**فقه: زکات، جلسه ۵: شنبه ۲۴/۶/۱۴۰۳، استاد سید محمد جواد شبیری**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما در مورد جواز پرداخت قیمت در باب زکات صحبت می‌کردیم. در این باب یک روایتی هست که در کلمات آقایان اصلا مورد توجه قرار نگرفته این روایت به هر حال در این بحث باید مورد نظر باشد. دو تا روایت هم هست که مثل هم است که ما نقل نکردیم و در کلمات آقای هاشمی هست و یک مقداری در موردش صحبت هم خواهیم کرد. آن روایتی که آقایان نقل نکردند روایت ۱۳۲۵۷ هست. که روایت صحیح السند هست تا:

«عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الصَّدَقَةِ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ لَا يُقْبَلُ مِنْكَ فَقَالَ»

محمد بن خالد می‌گوید که این صدقه‌ها از تو قبول نمی‌شود، حالا اینها را من بعدا یک توضیحی در موردش خواهم داد.

این محمد بن خالد که در این سند هست محمد بن خالد قصری است، امیر مدینه بوده، از امام صادق علیه السلام در مورد صدقه سؤال کرده، امام علیه السلام فرمودند که این صدقه‌ها از تو قبول نمی‌شود کأنّ این عامل‌هایی که اینها می‌فرستادند خیلی‌هایشان می‌خوردند چی می‌کردند مسئله این بوده که به مصرف نمی‌رساندند.

می‌گوید: «فَقَالَ إِنِّي أُحَمِّلُ ذَلِكَ فِي مَالِي»

مواردی را که اگر اینها بخورند من خودم از مال خودم جبران می‌کنم.

«فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

اینکه گفتم مرحوم فیض کاشانی هم در حاشیه اشاره کردند، می‌گوید:

«محمد بن خالد هو عامل المدينة و سؤاله إياه علیه السلام عن الصدقة هنا مجمل. و الظاهر أنه سأله عما يلزمه من التساهل في أمرها و عدم عناية مصدقه بها فأجابه علیه السلام أن هذا لا يقبل منك و اعتذر له محمد بن خالد بضمان»

من فکر می‌کنم سؤالی که کرده که صدقه باید چجوری منشأ سؤال اولیه این است که شما آداب صدقه، زکات جمع کردن و اینها را به من یاد بدهید. امام فرمودند که این اصلا از تو قبول نمی‌شود که اینقدر دنبال احکامش هستی، ثبت العرش ثم انقش، اصل قضیه باید ثابت بشود که به درت می‌خورد این. می‌گوید نه من این مشکلاتی را که در اثر خیانت مصدق‌ها و امثال اینها هست من خودم در مال خودم جبران می‌کنم.

«و اعتذر له محمد بن خالد بضمان ما يتلف و تحمل ما يفوت منها في ماله»

**شاگرد:** صرفا خیانت است یا نه آن جاهایی هم که موارد مصرف بین شیعه و سنی متفاوت است را هم

**استاد:** نه این محمد بن خالد بحث شیعه و سنی اینجا مطرح نیست، آن امیر مدینه است اصلا شیعه و سنی توش نیست.

**شاگرد:** نه طبق فقه سنی می‌رود یک جایی مصرف می‌کند که ما آن را قبول نداریم نه اینکه خائن است

**استاد:** نه این بحث محمد بن خالد سؤال می‌کند امام علیه السلام جواب می‌دهد بحث آن مصرف نیست، امام نمی‌خواهند بگویند قبول نمی‌شود چون مصرفش شیعه‌هاست، آنکه اصلا این حرف‌ها بهش نمی‌شود محمد بن خالد امیر مدینه این حرف‌ها را بزند، عمده مطلب این هست که اینها می‌خوردند دیگر، می‌گوید هر مقدار هم بچاپند من کأنّ آن مقدار را در مال خودم تحمل می‌کنم. احتمالا مثلا یک مقداری رد مظالم رد می‌کرده به عنوان اینکه آن مقدارهایی که چیز هست.

«فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» در واقع امام صادق علیه السلام بعد از اینکه آن می‌گوید که من حاضر هستم که آن موارد تلف صدقه را از مال خودم جبران کنم امام آداب صدقه را یاد می‌دهند.

«مُرْ مُصَدِّقَكَ أَنْ لَا يَحْشُرَ مِنْ مَاءٍ إِلَى مَاءٍ» تا روایت‌ها را توضیح می‌دهند.

بعد می‌گویند مال را قسمت کن دو قسمت کن تا بالأخره وقتی به این نتیجه رسیدی که آن زکات را اخراج کرد

«... فَإِذَا أَخْرَجَهَا» اخرج شاة و اینها، بحث غنم است «فَلْيُقَوِّمْهَا فِيمَنْ يُرِيدُ» آن مصدق باید آن را تقویم کند.

این کلمۀ «فِيمَنْ يُرِيدُ» ممکن است مصحف فیمن یزید باشد، من یزید یعنی مزایده، اعلام می‌کردند من یزید به مال من یزید من یزید من یزید، کی بیشتر چیز می‌کند، من الآن مراجعه نکردم به، دارم از جامع الاحادیث می‌خوانم. من یزید یک اصطلاحی بود آن موقع شایع بوده در مورد مزایده عبارت هست، من یزید یعنی مزایده به اعتبار اینکه اعلام این می‌کردند کی این قیمت را بالا می‌برد.

**شاگرد:** فلیقومها نیست این نسخ فلیقسمها

**شاگرد:** تهذیب یقوم، کافی یقسم

**شاگرد:** دار الحدیث گفته در وافی و تهذیب یقومها است

**استاد:** باید یقومها باشد، یقسمها.

**شاگرد:** یکی از نسخ دارالحدیث گفته فلیقتسمها

**استاد:** این باید فلیقومها باشد یعنی این را به مزایده بگذارد و در مزایده قیمتش را در بیاورد، فلیقومها فی من

**شاگرد:** اگر یقسمها باشد من یرید من

**استاد:** نه اصلا بحثش بحث مزایده است، ادامه‌اش هم

«فَإِذَا قَامَتْ عَلَى ثَمَنٍ» وقتی به یک قیمت ثبات پیدا کرد آن چیزی هست که قیمت‌ها دارد بالا و پایین می‌رود.

**شاگرد:** دارالحدیث یرید آمده نسخه بدل هم ندارد

**استاد:** این باید فیمن یزید باشد

**شاگرد:** در نسخۀ وافی فیمن یزید است

**استاد:** اگر من یرید هم باشد مراد هم هست من یرید بقیمة ازید آن هم به این، ولی به احتمال زیاد من یزید است علتش این است که اصطلاح من یزید یک اصطلاح خاص بوده، تبدیل نامأنوس به مأنوس است. من یزید در اصطلاحات معمول حدیثی اشخاص این اصطلاحات را نمی‌شناختند. این است که به طور طبیعی من یزید تبدیل می‌شود به من یرید. اگر من یرید هم باشد مراد من یرید بقیمة ازید مراد این است، کی بالاتر از این قیمت می‌برد. وقتی قیمتش به نهایت رسید قامت علی ثمن دیگر وایستاد، قامت یعنی بایستد بالا نرود.

«فَإِذَا قَامَتْ عَلَى ثَمَنٍ فَإِنْ أَرَادَهَا صَاحِبُهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يُرِدْهَا فَلْيَبِعْهَا.»

اینجا دو تا نکته هست، یکی اینکه ازش ممکن است ما استفاده کنیم که یک جنبۀ بینابینی، اوّلا قیمت به تنهایی بگوییم کافی نیست، اگر قیمت کافی باشد دیگر مزایده بگذاریم و فلان و این حرف‌ها نیست دیگر. چون مزایده خودش قیمت را بالا می‌برد، قیمت طبیعی شیء غیر از قیمتی هست که در مزایده تعیین می‌شود. این الآن کارشناس‌ها این مقدار قیمت می‌گذارند با این قیمتی که می‌گذارند آن طرف می‌تواند پرداخت کند. ولی این بحث قیمت مزایده‌ای هست از این روایت استفاده می‌شود قیمت کفایت نمی‌کند این یک نکته. ولی همین قیمتی که کفایت نمی‌کند قیمت مزایده‌ای کفایت می‌کند. یعنی بالاترین قیمتی که در باب مضاربه هست «فَإِنْ أَرَادَهَا صَاحِبُهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» این یک مضمون خاصی دارد که این مضمون باید مد نظر باشد.

**شاگرد:** این خصوصیات خاصه‌ای داشته باشد در من یزید قیمتش غیر عادی می‌شود اما اگر خصوصیت خاصه‌ای نداشته باشد اصلا تنها راه کشف قیمت الآن در دنیا همین من یزید است

**استاد:** نه، الآن گوسفندی که این گوسفند قیمتش چند است مثلا فلان مقدار می‌ارزد یعنی معمولا افرادی که می‌خواهند گوسفند معامله کنند اوّل می‌روند مزایده معامله می‌کنند دیگر.

**شاگرد:** الآن میدان گوسفند همان یک جور من یزید است

**استاد:** نه

**شاگرد:** بازار اصلی اینطور است

**استاد:** نه فرض کنید الآن این را می‌فروشد می‌رود یک قیمتی دارد. من یزید آن جاهایی هست کأنّ می‌خواهند قیمت بالا برود و الا

**شاگرد:** اگر مبنی یک خصوصیاتی داشته باشد

**استاد:** نه خصوصیات داشتن، نه به طور معمول من یزید قرار نمی‌دهند. به هر حال این روایت اینجوری تعبیر کرده دیگر. یعنی عرضم این هست که از این روایت برداشت می‌شود که قیمت کفایت می‌کند ولی قیمتی که بالمزایده تعیین می‌شود که یک معنای خاصی است، قیمت بلامزایده کفایت نمی‌کند. این را مورد تأمل قرار داد. البته این روایت راوی‌اش تا عبدالرحمن بن حجاج درست است، مشکل این محمد بن خالد هست که امیر مدینه است. من فکر می‌کنم در اینجور امور مهمه‌ای مثل اینها، عبدالرحمن بن حجاج چند تا روایت از همین محمد بن خالد قصری دارد، اینکه اینجور امور را از محمد بن خالد نقل می‌کند نشانۀ اعتمادش به محمد بن خالد هست، به خصوص با توجه به اینکه از جهت مذهبی که باهاش موافق هم نیست، و اینها هم مطالبی نیست که بخواهد تأیید چیزی بکند. اینها به نظر می‌رسد که بشود از نقل عبدالرحمن بن حجاج اعتماد راوی را کشف کرد. اعتماد راوی نسبت به مروی عنه را گاهی اوقات از کثرت روایت کشف می‌شود کرد، بحث اکثار روایت اجلا، گاهی اوقات از جهت کمی نیست از جهت کیفی است، آن روایت خاصی که او نقل می‌کند و ویژگی‌هایی که در این مورد هست من فکر می‌کنم اینها را بشود مطمئن شد که عبدالرحمن بن حجاج آن را ثقه می‌دانسته مورد اعتماد می‌دانسته و بشود به این اعتماد کرد. علی ای تقدیر این یک روایتی است که آقایان در این بحث نیاوردند و خیلی روایت مهمی هم هست، چون بحث را تغییر می‌دهد.

این به هر حال یک روایتی که باید مد نظر داشت. دو تا روایت دیگر ما اینجا داریم که مثل هم هستند که این دو تا روایت مضمونش در میان عامه هم هست و از قدیم مورد بحث هست در کلام آقای هاشمی هم وارد شده من یکی این روایت یک سند صحیح دارد ۱۲۷۰۷ هست. روایت صحیح السند، صحیحۀ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام ... وَ كُلُّ مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ جَذَعَةٌ وَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُ وَ كَانَتْ عِنْدَهُ حِقَّةٌ دَفَعَهَا»

یک جذعه داریم، یک حقه داریم، جذعه از گوسفند بالاتری نسبت به حقه، جزعه به اصطلاح ثمین‌تر هست و سن بیشتری دارد و می‌گوید جذعه گوسفندی هست که فکر می‌کنم اینجا معنا هم کرده باشد، حقه پایین‌تر است، جذعه بالاتر است، می‌گوید کسی که باید جذعه پرداخت کند ولی جذعه ندارد، حقه که پایین‌تر است پرداخت می‌کند همراهش هم دو تا گوسفند «وَ دَفَعَ مَعَهَا شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً»

اگر برعکس باشد حقه نزدش نباشد «... وَ كَانَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ دَفَعَهَا وَ أَخَذَ مِنَ الْمُصَدِّقِ شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً» برعکس اینجا از آن مصدق دو تا گوسفند یا ۲۰ دینار می‌گیرد.

«وَ مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ حِقَّةٌ وَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُ وَ كَانَتْ عِنْدَهُ ابْنَةُ لَبُونٍ دَفَعَهَا وَ دَفَعَ مَعَهَا شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ ابْنَةُ لَبُونٍ وَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُ وَ كَانَتْ عِنْدَهُ حِقَّةٌ دَفَعَهَا وَ أَعْطَاهُ الْمُصَدِّقُ شَاتَيْنِ»

ابنة لبون از همه پایین‌تر است بعدش حقه است، بعدش جذعه است. همینجور از آن هم، در مورد شتر است.

«لَيْسَ فِيمَا دُونَ الْخَمْسِ مِنَ الْإِبِلِ شَيْ‌ءٌ فَإِذَا كَانَتْ خَمْساً فَفِيهَا شَاةٌ»

در بعضی مراحل باید به ۲۶ تا شتر که برسد ابنة مخاض باید بدهد، ابنة مخاض باز بالاتر رفت ابن لبون آن مواردی که اینجا هست. یعنی در این روایت‌ها آن شیء اصلی را که باید داده بشود می‌گوید اگر نداشته باشد چیز دیگری باید همراهش بدهد، قیمت را کم و کسر می‌کنند.

آقای هاشمی به این تمسک کرده بر جواز قیمت، البته ۲، ۳ تا مقدمه هست که ایشان انگار اینها را در جای خودش صحبت کرده من فرصت نکردم ببینم مقدماتش را چجوری تمام کرده. یکی از چیزهایی که مطرح کرده آن این است که اینها در ظرف ضرورت است، وقتی عین مال را ندارد اینها را تجویز کرده. می‌گوید ازش نه استفاده می‌شود که در ظرف اختیار هم اینها کافی هست، لازم نیست ظرف ضرورت باشد، این یک مقدمه.

یک مقدمۀ دیگر اینکه اینها قسمتی از مال با قیمت پرداخت می‌شود، قسمتی از زکات، ایشان می‌گوید اگر قسمتی از زکات هم با قیمت پرداخت بشود تمام زکات هم می‌شود با قیمت پرداخت بشود، این هم یک مقدمۀ دیگری که حالا من فرصت نکردم ببینم چون این دو تا مقدمه هیچکدامشان خیلی روشن نیستند حالا چجوری ایشان این مقدمات را تمام کرده باید مراجعه کرد. ولی حالا من امروز یک نکتۀ دیگر را می‌خواهم عرض کنم آن این است که دقیقا شبیه همین روایت در منابع عامه هست آنها برعکس استدلال کردند، بر عدم کفایت قیمت به همین مشابه این روایت استدلال کردند، حالا من عبارتی را یادداشت کردم. یک روایتی هست از انس بن مالک، حالا صدرش را نیاوردم دیگر مراجعه کردم، «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَ لَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ وَ عِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهُ تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَ يَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ [و یستیسرتا له] أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَماً»

احتمالا این روایت ادامه‌ای دارد در عبارتی که دارم می‌خوانم این ادامه اقتضا می‌کند که عبارت شبیه همین عبارت روایت ما بوده کامل نیاورده.

یک مقاله‌ای بعضی از دوستان ما از هم نام خودشان محمود الخالدی در مجلۀ جامع دمشق للعلوم الاقتصادیة و القانونیة المجلد ۲۳ العدد الثانی سال ۲۰۰۷، این محمود خالدی در مورد همین بحثی که جواز ابدال، الابدال در باب زکات را مطرح کرده که دارم می‌خواهم یک مروری بر مقاله هم می‌کنم. ولی حالا تکه‌ای الآن در این بحث یادداشت کردم آن همین مطلب هست که به این روایت استدلال شده بر اینکه قیمت کفایت نمی‌کند دقیقا برعکس، می‌گوید فهذا یدل علی ان الزکاة واجبة فی العین و لو کانت القیمة هی الواجبة فی الاخراج لکان ذکر الجبران عبسا، دو تا استدلال کرده، می‌گوید اینجا ۲۰ درهم بود آن هم ۲۰ درهم بود دیگر. می‌گوید ۲۰ درهم تعیین کرده، اگر قیمت باشد قیمت که حتما ۲۰ درهم نیست فاصل اینها، مکان زمان فرق می‌کند، پیداست حکم تعبدی شرعی است که این ۲۰ درهم تعیین کرده.

و لو کانت القیمة هی الواجبة فی الاخراج لکان ذکر الجبران عبسا لانها تختلف ای الجبرانات لاختلاف الازمنة و الامکنة هذا من وجه، این یک جهت.

جهت دوم می‌گوید اگر قیمت بود این تعیین که مثلا یک دانه بالا رفته یا یک دانه پایین آمده، ‌اینجوری نباید باشد، شما ببینید هر چیزی قیمت پرداخت کن دیگر. اینکه دقیقا یک قیمت خاصی را گفته بالاتر برو دو تا گوسفند هم جبران کن این خودش پیداست قیمت کفایت نمی‌کند، هذا من وجه و من وجه آخر لو کانت للقیمة مدخل لم یکن لنقل الفریضة الی ما هو فوقها او ما هو اسفل منها معنا. با یکی بالاتر یکی پایین‌تر چیز کند، اینکه می‌گوید ما هو اسفل منها این اشاره به این هست که این ما هو فوقها در این عبارت که نقل کرد ما هو فوقها نبود، این باید شبیه همین عبارت روایت‌های ما آن روایت اصلی باشد و تلخیص کرده باشد آن این است که اگر مثلا پایین‌تر را ندارد بالاتر را دارد، بالاتر را می‌دهد از آن مصدق برمی‌گرداند، شاتین او عشرون درهما. اینکه اینجور تعیین شده این معنایش این است که قیمت خصوصیت ندارد، این یک حکم خاص شرعی است و باید عین را پرداخت کند در یک صورت‌هایی که ضرورت هم باشد باز هم یک چیز خاصی را تعیین کردند. شبیه حالا بلا تشبیه می‌خواهم این را عرض بکنم شبیه این در بحث حج هست، در بحث حج در بحث منا و مشعر و عرفات یک بحث هست اگر اینها پر شدند چه کار کنیم؟ مثلا می‌گوید که روایات هست هر یک از اینها که پر شدند به قسمت‌های بالاتر می‌رویم مثلا یرتفعون الی ماذمین، ماذمین بین عرفات و مشعر است، نزدیک مشعر، مرز مشعر است، می‌گوید اگر ذوالحلیفه جمعیت زیاد بود بروند بالاتر یعنی در ماذمین باشد. در مورد عرفات هست می‌گوید یرتفعون الی الجبل، به هر حال گاهی اوقات در ظرف ضرورت یک شیء خاصی بد قرار می‌گیرد، اینکه بدل خاص باشد نشانگر این است که مبدل هم تعبدی است. یک موقعی بدل را عمومی تعیین می‌کند، قیمت پرداخت کرد حالا آن ممکن است بگوییم این شکلی نیست. ولی اگر یک قیمت مشخص تعیین کرد، اگر این نشد فرض کنید وضو اگر نشد تیمم کنید، این پیداست وضو خودش خصوصیت دارد، شما هر جوری مثلا آب بریزید روی دستتان کفایت نمی‌کند هر جوری یک جوری، اینها خودش اینکه بدل شیء یک شیء خاص متعین باشد نشانگر این است که مبدلش هم یک خصوصیتی دارد. این استدلالی هست که اینجا شده البته به نظر می‌رسد این استدلال تام باشد به این معنا یعنی به این روایت نمی‌شود تمسک کرد برای کفایت قیمت، اگر نشود برای آن طرفش استدلال کرد. ولی به نظر می‌رسد که این استدلال اگر کسی قائل به این بشود که مطلقا قیمت هر جوری که انسان بخواهد بدل را پرداخت کند کافی هست؟ اینها با آن منافات دارد، قیمت را به طور کلی، یعنی ابدال علی وجه مطلق اگر کافی باشد این باهاش منافات دارد، چون اینها اگر ابدال مطلق کافی باشد این خصوصیاتی ندارد. ولی اگر گفتیم نه ابدال مطلق نیست، فرض کن قیمت کفایت می‌کند خب قیمت کفایت می‌کند یک کسی که می‌خواهد مثلا جذعه بدهد، جذعه ندارد حقه بدهد خب این برایش راحت‌تر است که حقه بدهد مثلا یک چیزی هم کنارش بدهد، خیلی وقت‌ها پرداخت از عین مال اسهل هست از پرداخت قیمت به طور کامل، این است که اگر اینجا گفتند از عین مال پرداخت کنید این معنایش این نیست که به طور کلی قیمت کفایت نکند ممکن است همه‌اش هم بشود، نمی‌خواهیم بگوییم دلیل بر کفایت قیمت است، دلیل بر هیچکدام نیست، ممکن است این شیء خاصی را که تعیین کردند از باب اسهل الامور باشد ممکن است تعین داشته باشد، وقتی یک چیزی را که اسهل هست ذکر می‌کنند ظهور در تعین ندارد. ذکر امر به اسهل ظهور در تعین ندارد ممکن است از باب اقل المجزی باشد این یک قانون فقهی هست که در استنباطات هم خیلی دخالت دارد فقط من به اجمالش اشاره کنم.

حالا شبیه این روایتی که، روایت صحیحۀ زراره ۱۳۲۷۰ هم همین مضمون در آن هست مراجعه بفرمایید، جامع الاحادیث.

**شاگرد:** ؟؟؟ عبارت از خود مرحوم صدوق باشد نه ؟؟؟ و کل

**شاگرد:** پاورقی آورده ؟؟ از جای دیگری آورده

**استاد:** حالا آن بحث‌هایش بماند، از جهت مفادی عرض کردم خیلی چیز جدید قابل توجهی به ما اضافه نمی‌شود. چون ما آن چیزی را که تا اینجای بحث عرض کردیم این بود که قیمت مطلقا کفایت می‌کند، ما هو الانفع هم کفایت می‌کند، ما یراه مالک انفع للمستحقین هم کفایت می‌کند. با این این روایت منافات ندارد، حالا معتبر باشد نباشد چیز جدیدی هم اضافه نمی‌کند یک چیز خاصی را اضافه کرده که یک مورد حالا دیگر آنهایش را باید بحث سندی و بحث‌های چیز دیگر را هم با همدیگر مطرح کرد ببینیم چیزی از توش در می‌آید یا نه. ولی علی ای تقدیر آن که می‌خواهم رویش تأکید کنم این است که آقای هاشمی می‌گوید که وقتی بعضی از شیء را به قیمت شارع اجازه داده کلش کفایت می‌کند یک همچین ملازمه‌ای من ندیدم به چه جهت ایشان، حالا نمی‌دانم جای دیگر این بحثش را کرده یا نکرده و همچنین وقتی در ظرف ضرورت یک بدلی برایش تعیین کردند این یعنی اختیارا هم این می‌شود اینها استدلال‌هایش را نمی‌دانم چی است، این حرف‌ها هم در موردش هست.

حالا من یک مروری بر مقالۀ محمود الخالدی می‌کنم بعضی نکات قابل توجه دارد این را سریع. ولی قبل از آن یک نکته‌ای را بعضی از دوستان یک سری نقدهایی به بحث‌های ما داشتند من حالا آرام آرام این نقدها را هم آنهایی که به نظرم قابل توجه هستند ذکر می‌کنم و در موردشان صحبت می‌کنیم. حالا چون می‌خواهم یک سری از این نقدها را دوستان بعدازظهر کلاس راهنما هستیم کار کنند این را مقدم داشتم بر وسط بحث آوردم برای این، بعضی از دوستان یک سری شواهدی بر عدم دلالت ثقه بر صحت مذهب ذکر کردند که من فهرست مطالب قابل توجه‌اش را اینجا یادداشت کردم اینها را ملاحظه بفرمایند کلاس راهنما صحبت می‌کنیم بعدا در خود درس هم در موردش صحبت خواهیم کرد. یکی اینکه اقتران ثقه به صحیح المذهب دلیل بر این هست کأنّ ثقه دلالت بر صحت مذهب ندارد، توثیق افرادی که مسلما فاسد المذهبند عبارت مقدمۀ فهرست شیخ طوسی همان عبارتی که فان کثیرا من مصنفی اصحابنا آن به یک سری تقریباتی به این استدلال شده بر اینکه بفرمایند که ثقه بر صحت مذهب دلالت ندارد. عبارت خذوا ما رووا و ذروا ما رووا که در حق بنی فضال وارد شده آن هم یکی، یکی هم فاسد المذهب بودن برخی از اصحاب اجماع را هم در لابلای بحث‌ها ذکر کردند که شاید آن هم بشود در عداد این ۴ تا قرینه ذکر کرد.

یک مروری بر مقالۀ محمود الخالدی این مقاله بعضی از سرفصل‌هایش را به سرعت مرور می‌کنم، دکتر محمود الخالدی قسم الفقه و اصوله فقه الابدال بزکات المال او نظریة الابدال الفقهیة دکتر محمود الخالدی قسم الفقه و اصوله کلیة الشرعیة و دراساة الاسلامیة جامعة الیرموک الاردن. از مقدماتش بگذریم. می‌گوید که چند مسئله، اوّلا فقها اتفاق دارند که از عین مال می‌تواند پرداخت کند، پرداخت زکات از عین مال جائز است، این یک.

نکتۀ دوم اینکه از غیر عین مالی که از همان جنس هم باشد آن هم اتفاقی است که می‌شود اگر فرض کن از حنطه می‌خواهد، لازم نیست از همان حنطۀ آن شیء باشد، حنطۀ دیگری که مشابه آن باشد آن هم کافی هست بشرط ان لا یکون معیبا. آن چیزی که هست اختلافشان این هست که در اخراج قیمت در زکات می‌شود پرداخت کرد یا نمی‌شود پرداخت کرد. استدلالاتش بماند. می‌گوید ذهب جمهور العلماء الی القول بعدم مشروعیة اخراج القیمة بدل العین المنصوص علیها فی الزکاة و ممن قال بهذا القول المالکیة و الشافعیة و الحنابله و الاباضیة، اباضیه خوارجند، و ابن حزم ظاهری است و شوکانی و غیرهم. شوکانی به نظرم زیدی است. اینها زیدی‌هایی هستند که سنی‌اند، اینکه در عداد آنها ذکر کرده فکر کنم از این جهت هست. الا ان بعض القائلین بهذا القول قد استثنوا بعض المسائل فاجازوا اخراج القیمة فیها اوّلا اباح الامام مالک اخراج الدراهم عن الدنانیر و اخراج الدنانیر عن الدراهم. که عرض کردم بحث اخراج دراهم از دنانیر و دنانیر از دراهم آن فرق دارد با آن روایت علی بن جعفر که صحبت می‌کردم این مطلب را هم عرض کردم، آن حالا خیلی مهم نیست و اباح اخراج القیمة ایضا للضرر کالاکراه. و بعد مثال ذلک، مثال‌هایی که می‌زند اصلا ربطی به مطلبش ندارد، آن عبارت‌هایی که از مالک، ظاهر عبارت مالک این است مطلقا جایز است ولی قیمت باید باشد نه جنس دیگر، از عبارت مالک استفاده می‌شود که قیمتی کأنّ از نقدین کافی است ولی غیر نقدین کافی نیست و هیچ صحبت ضرر و اکراه و این حرف‌ها اصلا ندارد نمی‌دانم این چجوری این را فهمیده. می‌گوید سئل مالک عمن وجبت علیه زکات الف درهم فاعطی مکان زکاتها حنطة او شعیرا او عرضا من العروض قیمته ربع عشر هذه الف درهم. یک جنسی داده که قیمتش قیمت آن یک چهلم زکاتی که بوده این یک چهلم فرض کرده که زکاتش بوده. زکات گاهی اوقات یک بیستم است گاهی اوقات یک چهلم است آن مورد یک چهلمش را فرض کرده. می‌گوید فقال لا یعطی عرضا، عرض یعنی کالا، کالا پرداخت نمی‌کند، و لکن یعطی ورقا، ورق یعنی سکۀ نقره، البته ورق یعنی نقره، ولی احتمالا مراد از ورق اینجا سکۀ نقره است. او قیمة ذلک ذهبا، این هم احتمال زیاد باید مراد نقدین باشد چون ذهب و ورق خصوصیت خاصی ندارد این احتمال زیاد مرادش این هست که به جای عین زکوی می‌تواند نقدین را پرداخت کند، هیچ ضرر و اکراه و از این حرف‌ها توش نیست. نکته‌ای من دیدم حالا قبل از این نگاه می‌کردم آن عبارتی که ما از مرحوم محقق در معتبر از آقای منتظری من عبارتش را خواندم مرحوم محقق در معتبر گفته ابوحنیفه قیمت را جائز می‌داند شافعی جائز نمی‌داند. در مورد دیگران صحبت نکرده، مالک و اینها را نیاورده. یک نکته‌ای که محمود خالدی می‌گوید، می‌گوید حنفیه این بحث در پیدا کردنش راحت است، ولی غیر حنفیه این بحث پیدا کردنش خیلی سخت بود می‌گوید پیرم در آمد همینجور هم هست من مغنی ابن قدامه که حنبلی است خیلی زور زدم بتوانم از لابه‌لایش مطلب در بیاورم، مطلب در نمی‌آمد، مطلب در آوردنش نمی‌دانم چرا این مطلب، کأنّ مفروغ عنه بوده که این جائز نیست دیگر وارد فروعاتش نشدم. علی ای تقدیر این هم که مرحوم محقق حلی در مورد مالک صحبت نکرده احتمالا پیدا نکرده فتوایش همین فتوای ابوحنیفه و شافعی اکتفا کرده. حالا این هم که پیدا کرده اینجوری نقل قول می‌کند. یک نکته هم عرض بکنم دیگر بقیۀ عبارت را بعدا بخوانیم آن این است که بین مالک و مالکیه فرق است، حاج آقا یک موقعی این را تذکر می‌دادند می‌گفتند بعضی‌ها دیدم می‌روند الفقه علی المذاهب الاربعة مراجعه می‌کنند مطالبی که آنجا از حنیفه، مالکیه، شافعیه امثال اینها نقل شده آنها را برمی‌دارند به رؤسای مذهبشان نسبت می‌دهند، نه این درست نیست اینها مالکیه، شافعه، حنفیه امثال اینها که گفته می‌شود مذهب مشهور در میان آنهاست، ممکن است این مذهب مشهور مذهبی باشد که بعدا براساس دیدگاه آن رئیس درست شده باشد اصلا رئیس نسبت به آن مطلب مطلب نداشته باشد، خیلی وقت‌ها هست که اصلا فرض کن ابوحنیفه مطلب را اصلا ندارد، ولی حنفیه براساس مسلک ابوحنیفه که توجه به قیاس و اجتهاد رأی و امثال اینها هست یک فتوایی را استخراج کردند و در میان آنها مشهور شده، عمدتا مذهب حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه که می‌خواهند بگویند مذهب مشهور در میان این ارباب مذاهب هست. عبارت دیگر مالک را هم بخوانم. عبارت دیگر مالک هم این شکلی است سئل الامام مالک عن رجل اخبر قوما کان ساعیا علیهم علی ان یأخذ منهم دراهم فیما وجب علیهم صدقتهم، بهش گفته به جای اینکه این عین را بگیری درهم بگیر، قیمتش را بگیرید، آن برایش راحت‌تر بوده که می‌خواسته اینش برایش باقی بماند. فقال ارجوا ان تجزی عنهم وفاءً لقیمة ما وجب علیهم. امیدوارم که کفایت کند. ولی بالأخره ازش استفاده می‌شود تمایل دارد به اینکه کفایت می‌کند. ولی این حالا بضرر کالاکراه این وسط آن را چرا این وسط آورده من نفهمیدم حالا بقیۀ این بحث را ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد